

نوشته : دکتر رضا مظلومان

آیا زیان عدالت بزهکار متناسب با جرم ارتكابی اوست ؟

همانطور که ادعا میشود نقش عدالت ، صیانت و حفظ جامعه و افراد در برابر تعرضات مجرمانه و بزهکاری بدکاران بوسیله تنبیهات مختلف متناسب هر جرم است . بنابراین اگر کسی شستی بچانه دیگری زد عدالت بکمک زیان دیده میآید تا برای ایجاد تعادل اقدام لازم را عملی نماید و حق را بحق دار رساند و بدینوسیله از تضییع حقوق افراد جلوگیری بعمل آورد .

مسئله ای که در این میان مورد توجه میباشد آنستکه آیا «عدالت» در این انجام وظیفه خود موفق بر رعایت عدالت بمعنای واقعی میباشد یا نه ؟ یعنی آیا میتواند ، طوری رفتار نماید که هم زیان دیده بحق خود برسد و هم کسیکه زیان رسانده ، نه بیش از آنچه که باید نه کمتر از آنچه که شاید ، مورد مجازات قرار گیرد ؟

در این قسمت آنچه را که تا کنون در ذم مجازات گفته ایم بکنار می نهمیم و خود را از هرگونه بحث در اطراف مضرات و زیانهای ناشی از اجرای مجازات دور نگه میداریم و به تبعیت از افکار سنت طلبان و طرفداران اجرای مجازات می پذیریم که مجازات امری ضروریست و برای هراجماعی لازم است . حال بررسی میکنیم تا پی ببریم که آیا زبانی که مجرم از عدالت اجراء شده می بیند بهمان نسبت و اندازه ایست که بفردی وارد کرده است یا نه ؟ و آنچه که بنام عدالت اجرا میشود بمعنای واقعی داد گریست ؟

۱- مجازات اعدام^(۱) :

اول از مجازات اعدام یا بقول گایریل تارد ، این صحنه کشتارگاه باطمراق^(۲) شروع میکنیم و از این بحث ، همانطور که ذکر شد ، درمیگذریم که اگر اجرای عدالت باین معناست که باید بزندگی دیگران احترام گذاشت پس چرا رعایت این امر نمیشود و اعمال بزهکارانه مجرم مورد تقلید قرار میگیرد ؟ یا بقول میشل دولوپیتال^(۳) قاضی فرانسوی ، اگر این واقعیتی است که باید عضو فاسد قطع شود چرا باید فراموش کرد که شرط لازم آنستکه دیگر امیدوی بدرمان و شفای آن موجود نباشد و گرنه نابود کردن بزهکار بمانند عمل کسی است که کودک بیمارش را زنده بگور کند بدون آنکه سعی نماید وسایل درمان و شفای او را فراهم آورد^(۴) .

طرفداران مجازات اعدام مانند مویار^(۵) معتقدند که چنانچه قاتلین بهمان نسبتی که قربانیان خود را شکنجه داده‌اند مورد آزار نگیرند بیعدالتی بزرگی صورت میگیرد^(۶) .

در اینجا آنچه مورد بحث ماست درست عکس نظریه مویار میباشد زیرا موضوع مورد توجه ما دانستن این نکته است که آیا آنچه بنام عدالت درباره یک بزهکار اعدامی اعمال میشود با آنچه که این مجرم با مقتول انجام داده است قابل قیاس

۱- در این مورد مراجعه شود به مقاله بسیار محققانه و فاضلانه استاد محترم جناب

آقای دکتر قاضی تحت عنوان : « آیا مجازات اعدام بسوی الغاء جهانی پیش میرود » مجله کاوش . شماره ۷ - آذرماه ۱۳۴۱ - صفحه ۱۸ بعد .

۲- Tarde (G) «La philosophie pénale» pp 547-548.

۳- Michel de L' Hospital .

۴- Imbert (J) «La Peine de mort», p 100 .

۵- Muyart .

۶- Imbert ouv-cit - p 110 .

میباشد؟ آیا بدار آویختن، گردن زدن، بصندلی الکتریکی بستن... قاتل و کشته شدن فردی بدست او از هر جهت باهم برابرست؟ آیا رنجی که هردو، قاتل و مقتول، درموقع مردن متحمل میشوند یکسانست؟

همانطور که سویار معتقد بود چنانچه آزاری که بقاتل داده میشود کمتر از رنجی باشد که مقتول تحمل نموده است بیعدالتی خواهد بود، باید گفته شود که اگر شکنجه ای را هم که قاتل متحمل میشود بیشتر از رنجی باشد که بقربانی خود داده است در این صورت هم عدالت اجرا نشده است.

برای پی بردن باین مسأله در این قسمت سعی میکنیم آنرا با جزئیات هرچه تمامتر مورد بحث قرار دهیم تا این حقیقت بصورتی که باید، عریان گردد.

الف : وسیله اعدام :

لازم است ابتدا یکی از وسایلی را که در ایران برای ازین بردن قاتلین انتخاب شده است و بیشتر جنبه عام دارد مورد بحث قرار دهیم. امروز در کشور ما، همانطور که میدانیم یکی از وسایل اعدام همیشه چوبه ایست که برپا میکنند و طنابی است که بگردن بزهکار می بندند تا او را بالای دار بکشند و آنقدر آویزان نگهدارند که جان بدهد تا بدین نحو باعمال زشتش پاسخ مناسبی داده باشند.

این نوع مجازات اعدام برای کلیه آدمکشهایی که محکوم میشوند بطور یکنواخت اجرا میشود. بنابراین فرقی نمیکند که قتل بوسیله قاتل چگونه صورت گرفته باشد بلکه اسر قابل توجه بدار آویختن و نابودی قاتل است.

با توجه بهمین اسر، میتوان بسادگی اثبات کرد که چگونه بنام عدالت ظلم صورت میگیرد. زیرا با یک نظر ساده بخوبی میتوان دریافت که هیچگاه بدار آویختن یک قاتل با آنچه که او نسبت بمقتول انجام داده یکسان نیست.

مثلاً آیا میتوان گفت کسیکه در غذا یا آشامیدنی دیگری سم میریزد و او را آرام و بدون رنج دادن بقتل میرساند باید با همان مراسم خاصی که میدانیم و بوسیله

طنابی که بدورگردنش حلقه میکنند بدار کشیده شود؟ آیا واقعاً میتوان ادعا کرد که میان این دو آدمکشی تناسب و تعادلی موجود است؟

کسیکه بوسیله گلوله‌ای که در مغزش خالی میشود بمیرد شاید رنجش از یک لحظه تجاوز نکند، یا اگر احساس دردی نماید چند ثانیه‌ای بیش بطول نینجامد، ولی آیا قاتل او که با پاهای بزنجیر شده و دستهای از پشت بغل کشیده بوضع وحشتناک و دلخراشی بدار آویخته میشود تا مانند گوسفند بیدفاعی که در زیر برق ساطور قصاب بیرحمی دست و پا میزند مدتها در میان زمین و آسمان و در برابر دیدگان عده کثیری نظاره کننده معلق بماند و بصورت اسفباری جان بکند، واقعاً بهمان نسبت مقول، نه بیشتر نه کمتر، رنج میبرد و شکنجه می بیند؟

پل ساوی کازار درباره وسیله اعدام در فرانسه مینویسد که منظره انسان دست و پا بزنجیری که با تشریفات خاص تحویل ماشین گیوتین میشود تا بیرحمانه سرش را قطع کند همیشه شدیدترین احساسات تنفر و انزجار را در انسان ایجاد میکند^(۱).

البته در این مورد فرض بر آنست که اولاً قتل اتفاق افتاده باشد، در ثانی قاتل بهمان صورتی که کسی را بدون خبر قبلی ورنج دادن در یک لحظه مناسب بوسیله سم بقتل رسانده است کشته شود. بعبارت دیگر بدون آگاهی و وحشت از سرگی که انتظارش را میکشد بلافاصله و در عرض چند دقیقه بدار آویزان گردد. باوجود این ملاحظه میشود که باز تعادل برقرار نیست و قاتل از نظر وسیله اعدام دچار شکنجه و عقوبت بیشتریست.

بدیهیست کسانی که مرتکب قتل نشده‌اند ولی بمرگ محکوم و اعدام میشوند بهیچوجه موضوع این بحث نیستند زیرا بیعدالتی که درباره آنان صورت میگیرد بیحد و حصر است.

ب : نحوه اجرای مجازات اعدام :

زمانی که حتی بصورت فوق یعنی کشتن قاتل بسریعترین وجه و بدون آنکه اطلاعی از مرگ خود داشته باشد نمیتوان عدالت را برقرار نمود چگونگی ممکنست بصورتی که قاتل را اعدام میکنند صحبت از عدالت و اجرای واقعی آن کرد زیرا تالعه ای که آخرین نفس را بکشد در زیر فشار شکنجه های دردناک روحی و جسمانی قرار دارد .

برای بی بردن باین امر کفایت که پایبای قاتل از لحظه ای که در بزرگ زندان را برویش میگشایند تا او را سوار آمبولانس مرگ کنند و بقتلگاه ببرند حرکت کنیم و وضع و حال این موجود تنها و بی نوا را که درد و غم سراسر وجودش را پوشانده است در نظر بگیریم .

هیچکس حتی قانونگزاران که قانون را تدوین نموده و مجریان قانون که حکم را صادر کرده اند و کسانی که دستور را بموقع اجرا میگذارند ، در لحظه ای که این انسان مطرود و بی پناه را از زندان بیرون میکشند تا بمیدان مرگ ببرند قادر بخودداری از دلسوزی و اظهار غمخواری نمیشوند . همه کسانی که زبر بغل او را میگیرند و بسوی آمبولانس راهنمایی میکنند از این امر متأسفند و در دلشان سنگینی غم بزرگی را احساس مینمایند بطوریکه هر کس بخوبی میتواند خطوط این ناراحتی و تأسف را در چهره آنان بخواند .

بالاخره قاتل محصور در میان چندین پلیس ، درحالیکه غوطه ور افکار درهم و برهم و غرقه در غم و اندوه بی پایان است از راهروی زندان میگردد و در اتومبیل سیاه رنگ بی پنجره ای سوار میشود که منظره مرگ و قبر را بخوبی مجسم میکند و چهره تیره و دهشتناکش بروحشت انسانی که میرود قربانی عدالت شود میافزاید .

مسافت بین زندان تا میدان مرگ ، بکلی این موجود نگونبخت را از پای درمیآورد . باینده نامعلوم خانواده اش میاندیشد ، چهره های غم آلود فرزندانش را

می بیند ، چشمان اشکبار همسرش را مشاهده میکند و با تمام وجودش رنج میبرد . قربانی عدالت که لبانی خشک و لرزان ، چشمانی بی فروغ و گود شده و چهره‌ای پریده و محزون دارد از شدت ترس و هیجان و التهاب حتی توانائی لب از هم گشودن را ندارد زیرا میداند تا چند لحظه دیگر بوضع دلخراش و مهیبی باید زندگی را و داع گوید . می‌خواهد بروی پاهای خود بایستد ولی فاقد نیروی یک موجود عادی است .

اتومبیل بمیدان مرگ میرسد . منظره توده مردمی که برای بقتل رسیدن یک فرد بدست عدالت بدور هم جمع شده و چشمان خود را بوسط میدان دوخته‌اند و چوبه‌داری که طنابی بآن آویزان شده است آخرین نیرو و توان او را زایل میکند .

واقعاً چقدر هولناک است که صدها بلکه هزاران نفر همه قدرت و نیروی خود را روی هم بریزند و علیه یک نفر بکار ببرند . هیچکس در هیچ جای دنیا از روز آفرینش تا کنون نتوانسته بقیام یک اجتماع علیه یک نفر نام عدالت بدهد ، چه رسد بآنکه آن فرد با چنان وضع نامطلوبی بقتل برسد که کوچکترین نشانه‌ای از روشهای انسانی هم در آن مشهود نباشد .

بهر ترتیب همانطور که میدانیم پس از تشریفات کامل و معایناتی که پزشک قانونی از نظر ضربان قلب بعمل می‌آورد تا احياناً بیماری برخلاف دستور عدالت کشته نشود و نظفهایی که با جمود و خشکی هرچه تمامتر نماینده عدالت اجرا میکند بزهکار را درحالیکه سراپای وجودش در ارتعاش و لرزه است بزور و عنف بیالای چهارپایه مرگ میبرد ، دستهایش را از پشت محکم می‌بندند ، پاهایش را بزنجیر میکنند و طناب را در میان انبوه جمعیتی که دور تا دور میدان را فرا گرفته است بگردنش میاندازند و لحظه‌ای بعد در میان همه جمعیت ، او را بین زمین و آسمان معلق می‌سازند و ناظر جان‌کندش میشوند .

واقعاً کدام انسانی است که این منظره دهشتناک را به بیند و دلش رنجور و

پراز غم نشود و کدام موجود سنگدلی است که اجرای این عمل بیرحمانه را مشاهده نماید و بآن نام عدالت بدهد ؟

مشاهده صحنه انسان دست و پا بسته‌ای که با تشریفات کامل بطناب‌دار تحویل میگردد تا بصورت دلخراشی جان بسپارد واقعاً نفرت انگیز و نهایت‌بیداد‌گری است . اگر قصد انتقام آنهم بصورت بیرحمانه وجود ندارد چرا قاتل باید با این وضع دلخراش بقتل برسد ؟ چرا نباید او را بصورت ساده در عرض چند ثانیه ازین برد ؟ امروز حتی سگهای هار را هم بطناب‌دار نمیکشند بلکه آنها را بسریع‌ترین صورت ممکن بطوریکه متحمل رنج و آزار زیادی نشوند نابود میکنند .

آیا قدور قیمت انسانها از سگهای هار هم کمتر است ؟ آیا علیرغم پیشرفتهای مشعشعانه بشر قرن بیستم و تمدن درخشانی که بوجود آورده است باید هنوز با او عملی انجام داد که حتی با حیوانات وحشی هم صورت نمیگیرد ؟ آیا نباید با احساسات انسانها یا لاقل اطرافیان مجرم احترام گذاشت ؟

میگویند قتل موجود بیگناهی بدست قاتل عملی وحشیانه و ضد انسانی است بنابراین چگونه بدار کشیدن موجود دیگری را با آنهمه تشریفات گوناگون میتوان وحشیانه و ناانسانی تلقی نکرد ؟ آیا واقعاً همانطور که تارد میگوید نباید پذیرفت که مجازات مرگ فقط نشانه‌ای از بربریت است (۱) .

واقعاً بنام عدالت چه ظلمی که صورت نمیگیرد و چه دستگاه شکنجه و عذاب‌ی که گسترده نمیشود .

«عدالت» معتاد شده است تا درست هنگامی که بیعدالتی از حد و حساب میگذرد تصور کنند که عالیترین مظاهر داد‌گری متجلی شده است .
 امروزه جرم‌شناسان باین حقیقت رسیده‌اند که انتشار اخبار مربوط با عدام علیرغم نظر سنت طلبان نه تنها اثر مطلوب ندارد ، بلکه ایجادکننده یکک واگیری

زیان بخش و فساد انگیز نیز میباشد بهمین جهت باید از انتشار آنها شدیداً جلوگیری بعمل آورد^(۱).

زمانی که فقط انتشار خبر اعدام ، تباهی و فساد ایجاد نماید محقق است که بدار آویختن در سلاء عام بمراتب اثر منحوس تری دارد. خوشبختانه در ایران باین اسرپی برده اند و دیگر مراسم اعدام باین صورت انجام نمیشود ، بهمین جهت از جنبه های وحشیانه آن تا حد زیادی کاسته شده است ولی توجه باین موضوع که از هر جهت قابل تقدیر میباشد دلیل آن نیست که نباید باین عمل غیر انسانی و باین بیعدالتی بزرگ که بنام عدالت صورت میگیرد و هر موجودی را از تصور آن منظره مهیب بخود سیرزاند خاتمه داد.

ریشارد مینویسد که مجازات مرگ نه تنها قادر نیست جامعه را در برابر تعرضات مجرمانه حفظ نماید بلکه بیشتر باعث صدمه و زیان میباشد^(۲) و روبسپیر^(۳) و لوپلاتیه دوسن فارژو^(۴) نیز معتقدند که این چنین مجازاتی نه تنها کاملاً دوراز عدالت است و تأثیری را که تصور میشود مطلقاً ندارد بلکه عامل افزایش دهنده جرائم میباشد^(۵).

بدون شک اعدام انسانها بیعدالتی و کشتن آنان باین وضع دلخراش ، ستمگری و ظلم محض است.

در همین مورد ژورس در جلسه ۱۸ نوامبر ۱۹۰۸ در مجلس شورای ملی فرانسه طی یک سخنرانی و بحث مفصل ضمن اعتراض شدید بمجازات مرگ اظهار داشت: «آیا میدانید که علت اعتراض ، علیه مجازات مرگ چیست ؟ این اعتراض بخاطر

۱- Vouin et Léaute. «Droit pénal et criminologie» p 38.

۲- Richard (A) «Le Crime» p 180 .

۳- Robespierre .

۴- Lepellatier de saint Fargeau .

۵- Maxwell «Le concept social du crime» p 329 .

آنست که باینگونه مجازاتها رو کردن باعث میشود که ذهن نمایندگان از جستجوی مسئولیتهای اجتماعی جنایات منحرف گردد.

واقعاً بسیار راحت است که کلیه مسئولیتها را در اطراف وجود مقصر و سر او متمرکز کرد.

بچه حتی اجتماعی که بعلت خود خواهی، بیحالی، بی توجهی، درخشکاندن چشمه های جنایتی که وظیفه او بوده کوتاهی کرده و اقدامی بعمل نیاورده است بوجود چند فرد بدبخت حمله میکند و جنایتشان را که بعلت عدم مراقبت همین اجتماع در نابودی ریشه های آن، نضج گرفته و رشد نموده است با مجازات پاسخ میدهد^(۱)».

و در جای دیگر در جواب نمایندگان که نمیتوانستند واقعیات را درك کنند و بگفته های او معترض بودند گفت :

«مانسانها در همه احوال حتی در جنایات ارتكابی، همه بهم وابسته ایم^(۲)»
ژورس بدین ترتیب تفهیم مینماید که تنها مجرم نیست که گناهکار میباشد بلکه کلیه افراد اجتماع نیز مقصرونند. این مطلب همانست که دکتر لاکسانی بصورتی حادثر بیان میدارد و میگوید: «اجتماع و همه افراد آن بجز بز هکاران گناهکارند».

ج - نحوه محکومیت :

شکنجه قاتل تنها از صبحگاهانی که او را بسلاخ خانه میبرند تا بدو گردنش طناب ببندند آغاز نمیشود بلکه از زمان ارتكاب قتل شروع میشود و تا روزی که او را بپای چوبه دار میبرند ادامه دارد. او در عرض این مدت هر روز شاید چندین مرتبه این هیولای وحشتناک را در اطراف سرخویش مشاهده نماید و از تجسم سرگ دردناکی که انتظارش را میکشد بر عشه افتد و بدین نحو شکنجه و درد و رنج روزانه

۱- Savey - Casard (P) ouv - cit. pp 126 - 127 .

۲- Ibid, P 127

مدتها تمام وجودش را در زیر چرخهای مهیب خود کوبد و خورد کند. بهمین جهت شکنجه‌ای را که متحمل میشود بهیچوجه قابل قیاس با آنچه که بر مقتول گذشته است نمیشد.

برای روشن شدن این مطلب بی‌مناسبت نیست بذکر مثال بپردازیم. مسافری سوار یک تاکسی میشود و در یک محل خلوت بدون آنکه راننده را از قصد خود آگاه سازد برای سرقت پولهای او، گلوله‌ای در مغزش خالی میکند. سردی بعلت کینه‌ای که از دیر زمان از دوست یا همسایه‌اش دارد نقشه قتلشان را طرح میکند و بدون آنکه دوست یا همسایه‌اش بتوانند نشانه‌ای از نفرت را در وجود او مشاهده نمایند و یا پی‌بنقشه قتل او ببرند از یک موقعیت مناسب استفاده میکند و آنان را بقتل میرساند. سردی بعلت سوءظن بهمسر، تصمیم بکشتن او میگیرد. بهمین جهت شبی پس از آنکه شام را در کمال خوشروئی و در میان خنده و نشاط بیابان رساندند و در کنار یکدیگر دور از هرگونه دغدغه خاطر و تشویش فکری بخواب رفتند، مرد تصمیم خود را عملی میسازد و زن را خفه میکند. مرد دیگری در غذا یا آشامیدنی همسر خود سم میریزد و بدون آنکه باورنجی برساند او را آرام بخواب ابدی میفرستد.

بدیهیست چون کلیه قتل‌های فوق با قصد و تصمیم قبلی همراه میباشد بالنتیجه طبق قانون جزا، مجازات سرگ برای قاتلین حتمی است.

ولی حال به بینیم که این قاتلین چگونه بمرگ محکوم و اعدام میشوند. اگر از لحظه دستگیری تا پای چوبه اعدام را یکبار بسیار سریع مرور نمائیم و شکنجه‌ای را که بقاتل میدهند بخاطر بیاوریم، بخوبی پی‌می‌بریم که چقدر بی‌عدالتی صورت میگیرد.

چنانچه بپذیریم که قاتل بلافاصله پس از قتل دستگیر میشود و رنج مدتها فرار، درگیری و تشویش و ناراحتی از دستگیری را از او کم کنیم، اولین نغمه سمفونی دراماتیک او از نزد پلیس و در کالانتری و از بازجوییهای اولیه شروع

میشود تا پرونده‌ای تشکیل گردد. سپس در بزرگ زندان برویش گشوده میشود تا در آن چهار دیواری شوم پراز وحشت روزگای بسر ببرد تا نوبت محاکمه‌اش فرا برسد و تکلیفش در دادگاه تعیین گردد.

پس از مدتها رفت و آمد، بازجوئیهای گوناگون، بازپرسیهای مختلف، مباحثات در دادگاه، تعرضات دادستان و برخی نسبتهای شدید و تهدیدات جدی او، تقاضاهای مکرر در مکررش برای گرفتن حکم اعدام از دادگاه، افتراها و اتهامات گوناگون وکیل مدافع خانواده مقتول و پرخاشهای پی در پی او احياناً بی تفاوتی برخی از اعضاء دادگاه و گاهی برخی تعرضات رئیس بمتهم، بالاخره زمان شور فرا میرسد و اعضاء دادگاه جلسه دادرسی را ترك میکنند تا در خلوت بشور بپردازند.

مدتی در میان هول و هراس، دلهره و نگرانی بسر میآید تا اینکه اعضاء مجدداً بسالن دادگاه برمیگردند. مثنی رأی صادره را که مبنی بر محکومیت متهم بمجازات اعدام است میخواند.

سحقاً لحظه بسیار سختی بر محکوم میگذرد. شاید دنیا در نظرش تیره و تار شود و آنچنان دچار ارتعاش گردد که حتی قادر بادامه ایستادن نشود و بر روی صندلی در غلتد.

بالاخره محکوم بزندان هدایت و با فرض نقض حکم در دیوان کشور منتظر دادگاه بعد میشود. تا تشکیل دادگاه مجدد وحشت و نگرانی از مرگ تمام وجودش را مانند خوره میخورد زیرا احساس میکند که دیگر زنده نیست او هر لحظه سایه مرگ را بر سر خود نزدیک و نزدیکتر مشاهده میکند. شبها در کابوس بسر بسر میرود و روزها هوش و حواس و عقلش در اطراف چوبه دار و طناب آن متمرکز میشود.

این موجود درمانده پس از مدتها انتظار درد آلود بدادگاه دوم راه می یابد. همان حرفها، همان جریانات و همان ماجراها تکرار میشود و او در میان مباحثات و صحبتهای وکلا، دادرسان و اعضاء دادگاه که برای تعیین سرنوشت او بجدا

مشغولند ، بخود و بآینده مبهم و تیره‌اش میانندیشد .

بالاخره پس از طی چند جلسه دادرسی و گفت و شنود ، بازهم درمییابد که باید منتظر سرگ باشد زیرا دادگاه او را مجدداً بمرگ محکوم مینماید .

بازهم دچار ارتعاش و لرزه میشود و دنیا درنظرش تیره و تار میگردد .

مطلب را خلاصه کنیم . بپذیریم که دیگر رأی شکسته نشود و دیوانعالی کشور حکم را ابرام نماید .

د : اندیشه مرگ :

از لحظه‌ای که حکم ابرام شود و باطلاع بزهکار برسد آخرین قطعه این سمفونی درام انگیز آغاز میگردد . از زمان ابلاغ حکم تا موقعی که قاضی عسکر نزد او بیاید و نصایح و اندرزهایش را شروع کند و آنگاه او را بمرگ گاه ببرند هزاران بار میمیرد و زنده میشود . شب مرگ تا صبحگاهان در کابوس دست و پا میزند ، در دنیای وحشت بسر میبرد ، هزاران بار خود را در میدان مرگ بطناب آویزان می‌بیند ، چهره کودکان ، همسر ، بردار و خواهر ، پدر و مادر بی‌سرپرستش در همه جا درنظرش مجسم میشود و تعادل روانیش را دچار آشوب میکنند .

آیا کسانی که معتقد باعدام قاتلند هیچ بناله‌های متضرعانه او گوش داده‌اند؟ هیچ فریادهای ملتسمسانه‌اش را شنیده‌اند^(۱)؟ هیچ لرزش دست و پا ، پریدگی رنگ چهره ، گودی چشمان ، وحشت و ترس منعکس در قیافه او را دیده‌اند؟ هیچ مشاهده کرده‌اند که چگونه برخی از قاتلین در آخرین لحظات و افسوس عمر ، موقعیکه طناب بدور گردنشان پیچیده میشود دیگر قادر بایستادن بروی پاهای خود نیستند و پاسانها زیر بغل آنان را میگیرند تا بتوانند طناب را بگردنشان اندازند و

۱- مراجعه شود بمقاله آقای ژرژ ملک یونان تحت عنوان «مجازات اعدام» . مجله

بچوبه برپا شده دار بکشند ، یا چگونه در برابر مجریان حکم مقاومت میورزند و مانع از اجرای مرگ میشوند؟
 آیا گاهی گریه های دلخراش آنان را که زمانی شبیه بفریادهای دیوانگان است دیده اند؟ .

چگونه این عمل را میتوان عدالت دانست کد موجود تیره روزی را چندین ماه و بلکه چند سال در یک چهار دیواری محصور نمایند و مرتب نغمه مرگ در گوشش بخوانند و هر لحظه او را با دادرسیهای پیاپی بچوبه اعدام نزدیک کنند و در شب مرگ با تشریفات نماز و توبه و وصیت و غیره او را شکنجه دهند و بعد در میان شدیدترین هیجانان عصبی و در میان موجی از ناراحتیها و غمهای انباشته شده توصیف ناپذیر ، عدهای زیر بغلهایش را بگیرند و در حالیکه دنیائی از وحشت تمام وجودش را فرا گرفته است بزور طناب را بگردش اندازند و بدار آویزانش نمایند؟

کجای این روش مذسوم را میتوان عدالت نامید که انسانی در موجی از اضطراب و دهشت و محصور در میان عدهای ناظر بمرگ بوضعی شوم بدار آویخته شود؟ کجا ناله های درونی و ضجه وزاری محکوم بمرگ و کشمکشها و تقاضاهای روزهای آخر زندگی او که هر لحظه بمرگ نزدیکتر میشود قابل قیاس با رنج قربانی اوست؟ کجا عمل وحشت آوری که سرپای مجرم را میلرزاند با عملی که او انجام داده است قابل قیاس میباشد؟

آیا کسیکه بقتل رسیده باین اندازه رنج برده است که قاتل را مجازات میکنند؟ آیا این دو نوع آدمکشی را میتوان باهم برابر دانست؟ آیا واقعات آتلی یافت میشود که تا این حد قربانی خود را زجر و آزار داده و روح و روانش را در زیر سنگینق ترس و هراس فشار داده باشد؟ آیا قربانی در موقع مرگ ناظر آن منظره مهیب و زشتی بوده است که در موقع اعدام قاتل وجود دارد؟

میتوان گفت جواب منفی است زیرا قاتل با شکنجه های مداوم و بوضعی

بسیار نکبت بار بقتل میرسد درحالیکه بندرت ممکنست یک قربانی در شرایط دردناکی بقتل رسیده باشد.

بهمین جهت گاهی ترس و دلهره از اعدام بصورتی که وجود دارد آنچنان بزهکار را شکنجه میدهد که کلیه توانائی و قدرت مقاومتش را درهم میشکند و او را وادار میکند تا قبل از بدار آویخته شدن بهر صورتی که ممکن باشد خود را نابود کند تا بتواند از رنج تألمات و فشارهای روحی نجات یابد و آنهمه ناراحتی ناشی از اضطراب و نگرانی را از خود زایل سازد.

گاه دیده شده که محکومین بمرگ بهحض آنکه حکم قطعی شد تعادل روانی خود را از دست میدهند و هوش و حواسشان دستخوش آشفتگی و اختلال میشود.

لامارتین که از زمره مخالفین مجازات مرگ میباشد ضمن حمله شدید مینویسد:
 «چرا اینقدر مرگ را مانند یک فکر عالی، چوبه مرگ را مانند یک وسیله و میرغضب را مانند یک توبه دهنده مردم مورد تقدیس قرار میدهیم و بیستائیم؟ قوانین بیرحمانه و خونریز، خلقیات و روحیات را بیرحم و خون آشام میکنند. چوبه مرگ بهیچوجه آخرین منطق دستگاه قضاوت و عدالت نبوده است و نمیتواند باشد»^(۱).

لامارتین در ۱۷ مارس ۱۸۳۸ هنگامیکه مخبر مجلس نمایندگان که ابراز هرگونه حس ترحم و دلسوزی را در مورد مجرم محکوم بمرگ رد میکرد شعر پرشوری میسرایدو میگوید:

«این مرگ نیست که باید مردم را از آن درهراس داشت، بلکه زندگی است که باید احترام بانرا بهمه آموخت»^(۲).

۱- Imbert . Ouv - cit . p 171 .

۲- Ibid . p 170 .

ه : اندیشه از درماندگی خانواده :

اندیشه از درماندگی و نابسامانی خانواده پس از مرگ، مصیبت و غم بزرگ دیگریست که قلب مجرم را درهم سیفشارد و او را دچار تزلزل میکند.

مجرمی که چشم انتظاری نداشته باشند خوشبختانه از تحمل چنین رنجی فارغند ولی بهمان نسبتی که مسئولیت سرپرستی افراد بیشتری بعهدہ آنان باشد نگرانی و اضطراب خاطر و بلتلیجه عقوبت روحیشان بیشتر میشود. بزهداری که فقط زنش بی سرپرست سیمانند محققاً کمتر از مجرم دیگری که چند طفل قد و نیم قد هم دارد رنج میبرد و کسیکه عهده دار خرج و سرپرستی مادر و پدر یا احیاناً برادر و خواهر و افراد دیگر هم باشد بیشتر از هر کس دیگر دچار آلام درونی و ضربه های روانی میگردد. مجرم هر لحظه که بمرگ خویش میاندیشد منظره بی سرپرستی و نابسامانی افراد خانواده و ضجه و زاری و نیازها و حوائج آنان در نظرش مجسم میشود و تا اعماق استخوانهایش بسوزش و درد میافتد. او نه تنها آینده پراز نکبت خود را تیره و تار می بیند، نه تنها بخوبی میداند که دیگر آینده ای برای او وجود ندارد بلکه آینده یک عده بخت برگشته بینوا را نیز مملو از بدبختی، مصیبت و غم و اندوه میبیند. چشمان اشگبار و چهره های متضرعانه عزیزانش را مشاهده میکند که در غم از دست رفتن او و از بدبختی خود مینالند و راه و چاره ای برای نجات از گرداب رنجی که آنان را وحشیانه زیر و رو میکند ندارند.

این عذاب روحی و شکنجه درهم کوبنده تا آخرین لحظاتی که مجرم بپای چوبه دار میرود پی در پی وجودش را درهم سیفشارند و آزارش میدهند. برای پی بردن باین رنج روحی بی مناسبت نیست که آخرین جملاتی که از دهان یک محکوم بمرگ خارج شده است باز گو شود.

علی حیدریان، محکوم بینوائی که بعلت قتل یک حاجی، بنام عدالت بمرگ محکوم و اعدام شد زمانی که بروی چهارپایه مرگ می رفت از مردمی که برای جان کندن او در روی چوبه دار دورهم جمع شده بودند بالتماس چنین استمداد می طلبید:

«الهی بسر نوشت من بخت برگشته دچار نشوی ، صلوات بلند بفرست ، آی مردم ، مسلمانان، ترا بخدا از بچه هایم نگهداری کنید ، آنها بعد از من حامی و سرپرستی ندارند .

«اگر من گناهکارم بچه هایم بخدا قسم گناهی ندارند . من فدای یک حاجی نزول خوار شدم . زندگیم تباہ شد از هستی ساقط شدم بخدا تقصیر نداشتم» . سپس بمأموری که در حال استوار کردن طناب بدور گردن او بود گفت : «پس تکلیف بچه هایم چه میشود ؟ از آنها کی سرپرستی میکنند؟»^(۱) .

بدین ترتیب مشاهده میشود که مجرم بیچاره تا آخرین لحظات بیاد خانواده و آینده ناسعلوم و سرنوشت تیره و پراز نکبت فرزنداناش بوده است . یعنی در واقع از یک طرف رنج مردن و عذاب از مرگی که انتظارش را میکشید و از سوی دیگر شکنجه از اندیشه درماندگی زن و کودکانی که پس از او بی سرپرست و بی حامی میشدند تمام وجودش را در غمی بزرگ غوطه ور میکرد .

و : ممانعت از خودکشی :

شکنجه مجرمین تنها بوسیله اعمالی که ذکر شد صورت نمیگیرد بلکه بصورت مختلف دیگر نیز انجام میشود .

مثلاً کسیکه بمرگ محکوم میگردد باید شدیداً تحت مراقبت و مواظبت قرار گیرد .

بهمین جهت شبانه روز چشمان بیشماري بسلول او دوخته میشود ، محافظین بسیاری همیشه او را تحت نظر میگیرند ، کلیه وسایلی که ممکنست از آنها برای خودکشی استفاده شود از دسترسش دور میکنند ، اعمال و رفتارش را مورد کنترل

۱- روشنفکر - صفحات ۱۶-۱۷-۷۱ شماره ۵۸۶ پنجشنبه سوم دیماه ۱۳۴۳ و صفحات

۲-۳-۵۹-۵۶-۵۹ شماره ۵۸۹ پنجشنبه ۲۴ دیما ۱۳۴۳ .

شدید قرار میدهند تا مبادا علیه جان خود گامی بردارد و رگ زندگیش را قطع کند. اگر همین محکوم بمرگ که دیر یا زود بقتل خواهد رسید حیناً دور از چشم مراقبین و با استفاده از فرصتی مغتنم دست بخود کشی بزند فوراً بهزاران وسیله متوسل میشوند تا او را از مرگ نجات دهند. یعنی او را با سریعترین وسیله بنزدیکترین و مجهزترین بیمارستان می‌رسانند و در زیر دست بهترین پزشکان و متخصصان قرار میدهند، پرستاران بسیاری را بمراقبت می‌گمارند و از هیچ نوع هزینه‌ای هر قدر سنگین باشد خودداری نمیکنند تا بتوانند او را از خطر برهانند و زندگی را مجدداً باو بازگردانند. از طرف دیگر در طول مدتی که زندانی است و انتظار مرگ را میکشد اگر بیمار شود بمعالجه‌اش سیپردانند و بستریش میکنند و دوا و درمان لازم را تهیه مینمایند، اگر آپاندیسیت دارد اقدامات سریع و لازم بعمل می‌آورند و بدست جراحی ماهر می‌سپارند تا آپاندیسیت او را عمل کند، اگر چشم درد دارد فوراً اقدام بدرمان میکنند، تا رفع چشم درد شود، اگر دل درد دارد میکوشند تا بیماریش مرتفع گردد، ... و بالاخره از خرج هزاران هزار تومان هم دریغ نمی‌پورزند تا سلامت کامل جسمانی را باو بازگردانند در حالیکه میدانند این موجودیست که باید بنام عدالت کشته شود.

غرض از این اعمال چیست؟ اگر او باید بمیرد زیرا مرگش بخاطر حفظ و صیانت جامعه و ایجاد رعب و وحشت در دل سایر افراد لازم و ضروریست، دیگر چرا باید او را رنج داد؟ او که خود حاضرست همانطور که عدالت مایل است خود را از قید حیات برهاند و اجتماع را از آلودگی وجود خود پاک کند، پس چرا باو چنین اجازه‌ای داده نمیشود؟ چرا باید بصورت وحشتناک و با تشریفات هولناکی که توأم با آزارهای غیر انسانی است بچوبه دار آویزان شود؟ اگر وجود فردی را پلید و نابکار تشخیص میدهند و آنرا مضر بحال افراد و جامعه میدانند و رأی بر آن قرار میگیرد که بقتل برسد چرا او را آزاد نمیگذارند که خود طریقه‌ای را که مناسب میدانند برای نابودی انتخاب نماید؟ اگر مایلند که محکوم بمیرد چرا بمحض

خود کشی بنجانش می‌شتابند و با خرجهای بسیار شفایش میدهند؟ و اگر می‌خواهند که زنده بماند چرا پس از کوششهای فراوانی که برای بازگرداندن سلامت‌ش میکنند او را بقتل میرسانند؟

اینگونه عمل کردن اثبات میکند که تنها کشتن قاتل یا بزه‌کار منظور نظر نیست بلکه آزار و عذاب او نیز مورد توجه است بهمین جهت اصرار عجیبی وجود دارد که مجرم، به تبعیت از رفتار انسانهای اولیه و دورانهای خفقان قرون وسطی، با شکنجه و عقوبت و با تشریفات غیر انسانی بقتلگاه برده و بدست جلاد سپرده شود درحالیکه اگر مجازات هم ضروری بنظر برسد همانطور که بکارها می‌گوید هدف از اجرای آن نباید رنج دادن بزه‌کار باشد بلکه اجرای آن باید فقط بخاطر حفظ اجتماع در برابر تعرضات مجرمانه صورت بگیرد^(۱).

بنابراین بخوبی میتوان اذعان نمود که آنچه انجام میشود نه تنها عادلانه نیست بلکه بینهایت بیرحمانه است و این ندای وجدان هر موجودیست که برای انسانها ارزش و احترام قائل است.

۲- مجازاتهای زندان :

اکنون همانطور که میدانیم مرحله‌ایست که از دوره انتقام و قصاص گذشته‌ایم و اگر قانونگزاران بعزت آنکه بزه‌کار مرتکب جرم شده و دست باعمال ضد اجتماعی زده است هنوز هم معتقد باجراى مجازاتند باید در نظر داشته باشند که مجازات باید انسانی باشد و اجرای آنها باید انسانی صورت بگیرد.

درست است که مجازاتهای گذشته که تجویز مینمودند هر کس دیگری را مضروب نماید باید مورد ضرب قرار گیرد، هر کس دندانی بشکند باید دندانش را شکست... از میان رفته است و دیگر کسی معتقد بتحمیل اینگونه تنبیهات نمیشد ولی در واقع چنانچه مجازاتهای موجود مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند

معلوم خواهد شد که بمراتب شدیدتر از قصاصند و در واقع اجرای قصاص را در برابر اینگونه مجازات‌ها میتوان نوعی دادگری واقعی و عدالت کامل بشمار آورد.

در زمان حال، مجازات‌های موجود حالت تعرض و حمله خشونت‌آمیز کسیرا دارد که پایش لگد میشود و با عصبانیت بانقاص جوئی میبردازد. بدیهیست اگر کسی بدون توجه پای دیگری را لگد کند صدمه‌اش آنچنان نخواهد بود که ضرب دیده بلافاصله با عصبانیت هرچه تمامتر و با آگاهی کامل و تصمیمی قاطع و هدف‌گیری تام، پایش را محکم روی پای دیگری بکوبد. محققاً این ضربه خیلی شدیدتر از ضربه اولی خواهد بود و بالتیجه ناراحتی و درد بیشتری ایجاد خواهد کرد. مسلماً اگر متعرض عصبانی از قدرت جسمانی هم برخوردار باشد این ضربه درد بیشتری بوجود خواهد آورد.

حال اگر وضع یک مجرم را در نظر بگیریم و اعمال ضداجتماعی را که مرتکب شده است بررسی نمائیم و آنگاه بمواد قانونی و نحوه اجرای آنها توجه کنیم بخوبی پی میبریم که چه بیعدالتیهای بزرگی اعمال میگردد و چگونه بنام عدالت از بزهکار انتقام گرفته میشود.

دور کنیم در همین مورد میگویند که قانون جزا فقط بوضع مجازات می‌پردازد و انجام تعهداتی را که بعلمت عدم احترام بآنها این مجازات‌ها اعمال میشوند مطالبه نمیکند. قانون جزا دستور نمیدهد که باید بزندگی دیگران احترام گذاشت بلکه فرمان میدهد که قاتل باید کشته شود^(۱). لامارتین نیز در جواب آلفونس کار^(۲) که گفته بود اگر مجازات مرگ ملغی شود در اینصورت آقایان آدمکشها شروع بآدمکشی میکنند^(۳) میگوید این فکر بکلی غلط است. زیرا مجازات مرگ بهیچوجه

۱- Durkheim «De la division du travail social» pp 78 - 79.

۲- Alphonse Karr.

۳- Imbert ouv - cit. pp 170 - 171 - Voir aussi : Larguier (J)

«Le droit pénal» pp. 83 - 84.

وسيله‌ای برای حفظ اجتماع محسوب نمی‌شود بلکه صیانت هر جامعه‌ای وابسته بحسن رفتاری است که در قوانینش موجود می‌باشد^(۱).

الف : مجازات مناسب جرم نیست :

اگر از کلیه افرادی که با اعمال مجازات درباره بزهکار موافقت سؤال شود که مجازات درجه حد و پایه‌ای باید انجام بگیرد ، علی‌رغم نقرتی که ممکنست برخی از آنها نسبت بمجرمین ابراز کنند باز تأیید خواهند کرد که مجازات باید مناسب جرم ارتكابی باشد تا بدینوسیله بتوان بزهکار را از تکرار عمل ناشایسته‌اش برحذر داشت و از اندیشه ارتکاب جرم مجدد منصرف نمود .

قانونگذاران هم بتصور خود از این اندیشه همگانی استفاده کرده و قوانینی تدوین نموده‌اند که هر مجازاتی مناسب جرمی باشد که صورت می‌گیرد . یعنی بنسبت زبانی که بزبان دیده وارد میشود مجازات شدید یا ضعیف شود .

احساس مردم در برابر جرمها یکسان نیست :

قبل از آنکه بسنگینی مجازاتها و غیر انسانی بودن آنها و عدم تعادلی که بین جرم و مجازات بوجود است اشاره شود، لازمست گفته شود که هیچگاه احساساتی که افراد و طبقات مختلف در برابر جرائم دارند یکنواخت نیست ، زیرا بر حسب سنخ فکر ، محیط تربیت ، اعتقاد برسوم و آداب ، فرهنگ . . . بین جرمها تفاوتهای فاحشی قائلند .

بهمین جهت چه بسا جرمی در نظر قانونگذار آنچنان شدید جلوه کند که مجازاتی سنگین علیه آن قائل گردد و بالعکس جرم دیگری را در درجه دوم و سوم اهمیت قرار دهد و بالتیجه مجازاتی سبکتر علیه آن تعیین نماید در حالیکه از نظر مردم یا لاقل اکثریت یک اجتماع یا طبقات مختلف ، قضیه درست بعکس باشد .
مثلاً اگر ماده ۲۲۲ قانون مجازات عمومی را در نظر بگیریم و آنرا با بند ب

ماده ۲.۷ یا بند ۳ ماده ۲۱۲ مقایسه کنیم و آنگاه نظر مردم را خواستار شویم پی
باین حقیقت خواهیم برد.

ماده ۲۲۲ میگوید:

«اگر سرقت مقرون به پنج شرط ذیل باشد جزای مرتکب حبس دائم با اعدال
شاقه است:

۱- سرقت در شب واقع شود.

۲- سارقین دو نفر یا بیشتر باشند.

۳- یک یا چند نفر از آنها حامل سلاح ظاهر یا مخفی باشند.

۴- از دیوار بالا رفته یا حرز را شکسته یا کلید ساختگی بکار برده یا اینکه
عنوان یا لباس مستخدم دولت را اختیار یا برخلاف حقیقت خود را مأمور دولتی
قلمداد کرده و یا درجائی که محل سکنی یا مهیا برای سکنی یا توابع آنست سرقت
کرده باشد.

۵- در ضمن سرقت کسی را آزار یا تهدید کرده باشد»

یعنی اگر کسی دست بیک چنین سرقتی زد باید بطور قاطع بداند که زندان
ابد توأم با اعمال شاقه انتظارش را میکشد. زیرا جرم بسیار بزرگی را مرتکب
شده است.

حال به بینیم بند ب ماده ۲.۷ و بند ۳ ماده ۲۱۲ چه میگوید.

بند ب ماده ۲.۷ میگوید:

«هر کس بعنف یا تهدید هتک ناموس زنی را بنماید بحبس با اعمال شاقه از
سه تا ده سال محکوم خواهد شد و همین مجازات مقر است درباره کسیکه مرتکب
لواط شود و در صورتی که مجنی علیه زن شوهر دار باشد مجرم بحدا کثر مجازات
محکوم میشود».

بند ۳ ماده ۲۱۲ میگوید:

«هر مردی که عالماً با زن شوهرداری رابطه نامشروع داشته باشد بحبس تادیبی از ۶ ماه تا ۳ سال محکوم خواهد شد».

اکنون اگر از مرد زن داری سؤال شود که بعقیده او از سه جرم فوق: سرقت منزل او بصورتی که ذکر شد، هتک ناموس زن او بعنف، رابطه نامشروع مردی با همسرش، کدامیک شدید مییابد، با توجه بخصوصیت اخلاق که در اجتماع ما وجود دارد بدون شک انگشت روی مورد دوم و سوم خواهد گذاشت و اگر بازم از او سؤال شود که چنانچه مجبور باشد قربانی یکی از سه جرم فوق قرار گیرد کدامیک تن در خواهد داد محققاً مورد اول را خواهد پذیرفت. این موضوع تنها در مورد ایران و مردان ایرانی صادق نیست بلکه شاید بتوان اذعان نمود که در دنیا همه مردان بیشتر مایلند قربانی جرم اول قرار گیرند تا جریمهای دوم و سوم. یعنی قبول میکنند که سارقی کلیه دارائی منزلشان را بشکنند، در هم بریزد و بیغما ببرد ولی بزنی آنان دست درازی نکنند زیرا برای آنان هتک ناموس همسر یا رابطه اوباسردی دیگر بمراتب دردناکتر و رنج آورتر از چپاول اموال بشمار میرود. بهمین جهت برخی مردان متعصب که زن خود را در آغوش مردی می بینند و گاهی فقط سوءظنی میبرند، مرتکب قتل میشوند درحالیکه هیچگاه بکشتن سارقین ولوآنکه خصوصیات ماده ۲۲۲ هم در آنان جمع باشد دست نمیزنند بلکه از دیگران استمداد می طلبند تا بیاری آنان سارقین را دستگیر کنند یا اینکه سارقین را آزاد میگذارند تا آنچه مایلند انجام دهند.

بصورت ساده تری میتوان اثبات کرد که هیچ مردی حتی در برابر تهدیدات بسیار شدید ولو آنکه بقیمت جاننش هم تمام شود، اجازه نمیدهد که فردی بزنی او دست درازی کند ولی اگر در مورد دستبرد باموال باشد با تهدیدی کوچک، اجازه هرگونه عملی را بسارق میدهد.

این امر نه تنها در مورد مردم عادی بلکه حتی در مورد همان قانونگذارانی که بتدوین همین قوانین پرداخته اند نیز صادقست. بنابراین با توجه بانکه شدت

وضع جرمها تا اینکه در نظر افراد فرق میکنند برای دفاع از حقوق مردم قوانینی تدوین میشود که درست عکس نظر آنان میباشد. بهمین جهت میتوان اذعان کرد که هیچگاه عدالت اجرا نمیشود و عملی که انجام میگردد دفاع از حق افراد بصورتی که باید، بشمار نمیآید.

سنجش مجازاتها :

همیشه روش آنست که برای ارزیابی کردن چیزی بقانون سنجش متوسل میشوند. یعنی برای آنکه بتوان اثبات کرد که یک اتومبیل پژو سه برابر یک ژیان ارزش دارد، آنها را با واحد سوسی مثل پول میسنجند زیرا میدانیم که یک پژو مثلاً ۴۰ و یک ژیان ۱۰ هزار تومان قیمت دارد، یا مثلاً فلان منزل سه برابر منزل دیگر میارزد، یا ...

مورد فوق درباره اجناس نامساوی نیز صدق میکند زیرا برای تعیین ارزش یک چراغ رو میزی میتوان اظهار داشت که برابر با سه کیلو گوشت منجمد گوسفند است، یا فلان اسب ده برابر فلان قلمدان میارزد.

با وجودیکه در اجتماع برای هر چیزی واحد سنجشی موجود است که حتی زشتی و زیبائی، بدی و خوبی، شایستگی و عدم شایستگی را هم در ترازو قرار میدهند و با شاهینی صحیح ارزیابی میکنند ولی در مورد جرم و مجازاتهای کنونی هیچگاه چنین واحدی موجود نبوده است تا بتوان یوسيله آن رأی داد که مثلاً طبق ماده ۲۰۸ مکرر هر کس از دختری ولو ۴ ساله ازاله بکارت نماید و ضمناً بارضایت او هم صورت گرفته باشد بجهت تادیبی از یک تا دو سال محکوم شود. زمانی که قصاص در میان بود همه میدانستند که در مقابل یک دندان شکستن نباید چشم درآورد، در برابر یک سیلی نباید مشت زد و در برابر قطع انگشت نباید دست برید بلکه بهمان نسبت زیان وارده باید بمتجاوز زیان زد.

همانطور که میدانیم قصاص مجازاتی بسیار غیر انسانی بود بهمین جهت

اندیشمندان و مدیران باین فکرافتادند که باید مجازاتی انسانی جایگزین رفتارهای قبلی گردد. به پیروی از اینگونه اندیشه‌ها بود که مجازاتهای کنونی تدوین و تقلید گردید ولی در موقع مطابقت مجازاتها بر جرائم گوناگون هیچکس از قانونگزاران سؤال نکرد که با کدام ترازویی بسنجش جرائم و مجازاتها میپردازند تا از قضات بخواهند که فلان جرم را با فلان مقدار زندان مجازات نمایند. بنابراین میتوان گفت که قانونگزاران بدون آنکه واحد سنجشی برای تعیین مجازاتها داشته باشند برحسب میل و سلیقه خود جرمها را وزن و سبک و سنگین نموده و برای هر جرم مجازاتهایی تعیین کرده‌اند. بهمین دلیل در هیچیک از آنها عدالتی که ادعا میشود وجود ندارد.

ب - مجازاتهای بیرحمانه :

زمانیکه دانش آموزی مشقی را که معلم برای او تعیین نموده است انجام ندهد معمولاً اگر آموزگار او را جریمه کند، از او بخواهد که بجای یک صفحه مشق چهار صفحه بنویسد. قصد معلم از عمل محققاً تنبیه و تنبیه دانش‌آموز و وادار کردن او بانجام تکالیف است. ولی اگر همین سربی بجای چند صفحه مشق از شاگرد خود هزار صفحه بخواهد، محقق است که یا حساب سرش نمیشود یا خود اصلاً مشق ننوشته است که زحمت نوشتن یک صفحه را بداند تاچنین مجازاتی برای شاگرد خود معین نکند.

در مورد مجازاتها هم وضع بدین منوال است. قانونگزاران گاه مجازاتهایی تعیین کرده‌اند که نشان میدهد نه تنها واحد سنجشی نداشته‌اند بلکه بهیچوجه اهل حساب هم نبوده‌اند.

مقننی که یکروز از عمری رادر زندان نگذرانده و طعم شکنجه‌آن چهار دیواری منحوس را نچشیده و ناله‌های درد آلود زن و کودکان خود را نشنیده است تا بداند چگونه از نابسامانی و درماندگی چشمه‌هایشان پرهاس و دل‌هایشان پراز غم میشود،

از کجا توانسته است تشخیص دهد که یکروز زندان چقدر رنج آوراست و چقدر ناراحتی روانی و جسمانی ایجاد میکند تا بر مبنای آن علیه جرائم گوناگون مجازاتهای زندان مناسب تعیین نماید؟

کسیکه هیچگاه بیل بدست نگرفته است زمین را بکند و خستگی را احساس کند ، سطل پر از خاک بردوش نگذاشته است تا از نردبان پنجاه پله بالا برود و کوفته شود ، دست باجر نزده است تا پینه کند ، هیزم نشکسته است تا مشقت کار را حس نماید ، پیاده روی و بارکشی نکرده است تا احساس درد کند ، ... چگونه میتواند بداند که اعمال شاقه تا چه حد درد آلود و آزار دهنده است تا براساس آن علیه فلان جرم فلان مقدار زندان توأم با اعمال شاقه معین نماید؟

قتدان واحد سنجش ، نداشتن تجارب لازم برای درک درجه تنبیهی که در نظر گرفته میشود ، اهل حساب نبودن ... همه و همه باعث شده است که بنام عدالت قوانینی تدوین گردد که نه تنها نشانه‌ای از دادگری در آنها یافت نشود بلکه نمونه کامل بیعدالتی و نهایت ظلم و بیرحمی باشد .

در مثل است که میگویند روزی فراشها مردی را که مرتکب عمل خلافی شده بود نزد قاضی بردند ، قاضی دستور داد تا پنجهزار ضربه شلاق باو بزنند . مرد ضمن آنکه شدیداً ناراحت شده بود قهقهه‌ای نیز سر داد .

قاضی با عصبانیت دلیل خنده او را پرسید .

مرد جواب داد :

جناب قاضی یا هرگز شلاق نخورده‌اند یا اهل حساب نیستند . متأسفانه کسانی که قوانین موجود را تدوین نموده‌اند از زمره این قاضی میباشند . زیرا واقعاً نه حساب میدانسته‌اند نه هرگز بطور تحقیق طعم ضربات شلاق را چشیده‌اند . بهمین جهت برحسب میل خود قلم بر کاغذ برده و برای یک جرم گاهی واقعاً بی‌اهمیت ، سالها زندان تعیین کرده‌اند و گاهی ادویه‌ای هم باین خوراکی چرب افزوده و زندان را با اعمال شاقه توأم نموده یا حبس مجرد را تجویز کرده‌اند .

هیچکس نیست تا از مقنن سؤال کند که کدام موجودی میتواند یک عمر یا پانزده سال زندان را توأم با اعمال شاقه تحمل کند؟ آنهم همانطور که از صفت «اعمال» فهمیده میشود و محققاً مورد نظر قانونگذار بوده است باید اعمالی باشد که از حد توانایی و نیروی انسان خارج باشد تا بدینوسیله فرد محکوم متحمل رنج بسیاری گردد.

کجای این عمل عدالت و دادگری است که بعیل و سلیقه مجازات تعیین شود بدون آنکه مناسبتی میان جرم و مجازات موجود باشد؟ آیا بدینطریق میتوان واقعاً ادعا کرد که محکومیت یک مجرم باینگونه مجازاتها اعمال عدالت است؟

امروز هنگامیکه میخوانیم که در ایران قدیم مادری که دخترش را وادار بر وسیعگری کرد محکوم شد تا از برج مرتفعی بیائین پرتاب گردد و دختر بیگنااهش هم محکومیت یافت تا توسط سگها پاره شود و این احکام بمرحله اجرا درآمد^(۱)، یا در سال ۱۷۷۲ در لیون کلفتی بعلت دزدیدن ۲۴ عدد حوله و دستمال محکوم بمرگ شد و بقتل رسید^(۲)، با خود سیگوئیم که چه غیر انسانی یا انسانها رفتار شده و علیه نوع بشر چه اعمال وحشیانه‌ای صورت گرفته است.

بعداز ما هم چه بسا کسانی که قوانین مربوط باعمال مجازاتهای سنگینی را که بنام عدالت علیه بزهکاران در زمان ما انجام میگردد میخوانند همین گفتار را تکرار نمایند و ما را ناانسان و ناستمدن قلمداد کنند.

تحقیقات فراوان بخوبی اثبات کرده که سنگینی مجازاتها هیچگاه وسیله مؤثر و مطمئنی برای نابودی جرائم نبوده است^(۳). اصلاح طلبان^(۴) و حتی طرفداران

۱- Mieczyslaw szerer. «La conception sociologique de la peine»

(نقل از) Tavernier les six Voyages en Turquie ... p 682 p 107

۲- Picca. Ouv. cit. p 33 .

۳- Saldana (Q) «La criminologie Nouvelle» p 27.

۴- Ibid p 28.

مجازات^(۱) هم باینگونه مجازاتها اعتراض و حمله کرده و خواستار تغییر و اصلاح آنها شده‌اند^(۲).

استانسیوولگنل لاواستین مینویسند که بکار بردن مجازاتهای سنگین همه جا با شکست روبرو شده است. مجازاتها حتی مجازات مرگ بهیچوجه ترس ایجاد نمیکند^(۳)، بهمین جهت امید است که هرچه زودتر اینگونه مجازاتها از میان بروند^(۴).

همانطور که اصلاح طلبان و انسان دوستان معتقدند لااقل قوانین مجازات باید بنحوی تدوین شوند که نسبت به بیچارگان و درماندگان نرزش بیشتری داشته باشد و دلسوزی و شفقت بیشتری نشان دهد و نسبت بسایرین نیز از انسانیت و عدالت تبعیت نماید^(۵). مجازات نباید واکنشی بد علیه بدی باشد^(۶).

۱- Bouzat et Pinatel « Traité de droit pénal et de criminologie »

p 28.

۲- De Gerando « L' enervement du Systeme répressif »

Bonville « L' adoucissement général des peines ».

Ferri (A) « La diminution des peines ».

Guyau (J. M) « L' économie de La force pénale ».

Dumontet « L' édulcoration de la répression ».

Carnevale (M) « La pécadence de La peine ».

Tarde (C) « La dulcification des peines ».

۳- Laignel - Lavastine et stanciu « Précis de criminologie » p 136.

۴- Ibid p 137.

۵- Garçon (E) « Le droit pénal » pp 159-160.

۶- Franck (A D) « Philosophie du droit pénal » p 56 et S.

بکار یا مینویسد که مجازات هیچ هدفی جز حق دفاع که هرفردی در موقع ورود با اجتماع بان واگذار میکنند ندارد ، بنابراین باید کاملاً محدود با اجرای عدالت و حفظ منافع اجتماع باشد . اگر مجازاتها بیش از حدی باشد که برای دفاع از اجتماع ضروری بنظر میرسد جز بیعدالتی نام دیگری نخواهد داشت^(۱) .

متأسفانه قوانین هنوز خشن و سنگینند و رحم و دلسوزی در هیچیک از آنها بچشم نمیخورد .

برای پی بردن باین واقعیت بی‌سناسبت نیست بچند ماده از قانون مجازات عمومی ایران که بخوبی نشان‌دهنده عدم تناسب و تعادل بین جرم و مجازات میباشد و اجرای آنها بصورت موجود مبین کمال بیعدالتی است اشاره شود .

مثلاً در ماده ۱۲۷ در تخریب ابنیه و آثار میگوید :

«هرکس نسبت بابنیه و آثار مذهبی یا ملی یا تاریخی یا باشیائی که برای نفع عموم یا تزئین اماکن مقدسه یا ملی نصب شده است خرابی وارد آورد بجسب مجرد از دو تاده سال وبتأدیه ضعف مخارجی که برای سمرت خرابی لازم است محکوم خواهد شد» .

معلوم نیست قانونگذار این مدت دو تا ده سال حبس مجرد را روی چه دلیل و چه حسابی انتخاب کرده است ؟ مضافاً بآنکه کجای این محکومیت با عدالت مطابقت دارد که یک‌صدمه و حتی خرابی به «تزئین اماکن مقدسه یا ملی» موجودی را برای مدتی اینقدر طولانی ازطبیعی‌ترین حق زندگی بی‌بهره سازد و او را یک‌ه و تنها در یک چهار دیواری مثل حیوانات وحشی محصور نماید تا بدینوسیله کیفر اشتباه خود را چنین سنگین دریافت کند .

اگر مجازات فوق برای تأدیب و تنبه مجرم تدوین شده است که بصراحت باید اذعان نمود که با تحمیل چنین مجازات‌شدید و غیر قابل‌تحملی ، نتیجه عکس عاید میگردد ، زیرا واقعاً غیر عادلانه است که فردی برای چنین جرمی ، بنام عدالت

مجبور باشد مدت‌های مدید در بدبختی، شرمساری و مصیبت بسر ببرد و وجودش از آلام و اندوه و عقده اشباع گردد.

بقول توماس مور دزدی و قتل را بیکسان مجازات کردن عملی بسیار نفرت انگیز و نامدبرانه و نادرست است^(۱).

گاهی مشاهده میشود که مجازات‌های بسیار سنگینی در انتظار کسانی است که عملشان بکلی خارج از حوزه قدرتشان بوده و فقط یک اتفاق ناگهانی آنرا بوجود آورده است.

مثلاً ماده ۱۷۷ میگوید:

«در صورتی که قتل غیر عمدی بواسطه بی‌مبالاتی، یا بی‌احتیاطی یا اقدام باسری که مرتکب در آنها مهارت نداشته یا عدم رعایت نظامات دولتی واقع شود بجنس تأدیبی از یک تا سه سال محکوم خواهد شد. بعلاوه ممکن است محکمه مرتکب را از پنجاه الی پانصد تومان غرامت نیز محکوم کند».

یعنی اگر کسی در اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی در خیابان بروی زمین درغلتد و احیاناً در این معلق زدن پایش بسینه یکی از رهگذران اصابت نماید و او را هم معلق کند و اتفاقاً در این میان از بخت بدسر رهگذر آنچنان بزمین کوبیده شود که بخونریزی مغزی دچار گردد یا شقیقه‌اش بمیله‌ای آهنی که در کنار خیابان میباشد برخورد کند و بالنتیجه بمرگ او منجر گردد، بمرد نگوئبختی که بزمین در غلتیده است، بنام بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی رنج یک تا سه سال زندان تحمیل میشود.

آیا حقیقتاً بچنین محکومیتی میتوان نام عدالت داد؟ آیا جرم و مجازات با یکدیگر متناسب است؟

گاهی بی‌عدالتی که در برخی مواد بچشم میخورد واقعاً بیحد و حصر است.

مثلاً اگر ماده ۱۷۵ و ۱۷۵ مکرر را در نظر بگیریم بخوبی پی‌باین حقیقت

میبریم.

ماده ۱۷۵ میگوید :

«هرگاه در اثناى منازعه که چند نفر بخصوص در آن مشارکت داشته‌اند قتل یا ضرب یا جرح واقع شود و مرتکب شخصاً معلوم نباشد هر یک از آنها در صورت وقوع قتل بیک الی سه سال و در صورت وقوع جرح بسه ماه الی یکسال و در صورت وقوع ضرب بسه ماه الی ششماه حبس تأدیبی محکوم میشود».

ماده ۱۷۵ مکرر میگوید :

«هرگاه در قتل یا ضرب یا جرح عمدی که در غیر مورد منازعه واقع شده دو یا چند نفر دخالت نمایند بدون اینکه معلوم گردد مرتکب اصلی کدام یکی است هر یک از مداخله کنندگان در صورت وقوع قتل بسه الی ده سال حبس با اعمال شاقه و در صورت وقوع جرح یا ضرب بر حسب مورد بمجازاتهای مقرر در ماده ۱۷۲^(۱) و ماده ۱۷۳^(۲) محکوم میگردد».

یعنی چنانچه در منازعه‌ای حتی / ۱۰۰ نفر یا بیشتر شرکت داشته باشند و فقط یک قتل رخ بدهد و با وجود این هر یک از شرکت کنندگان بیک الی سه سال زندان محکوم میشود و اگر / ۱۰۰ نفر یا بیشتر فردی را با تصمیم قبلی بقتل برسانند

۱- ماده ۱۷۲ : «هرکس عمداً بدیگری جرح یا ضربی وارد آورد که موجب قطع یا نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضاء و یا منتهی بمرض دائمی یا فقدان یکی از حواس مجنی علیه گردد از دو تا ده سال بچسب مجرد محکوم خواهد شد و در صورتی که منتهی بزوال عقل گردد بحد اکثر مجازات مزبور محکوم خواهد گردید».

۲- ماده ۱۷۳ : «هرگاه صدمه وارده موجب مرض یا سلب قدرت کار کردن از کسیکه صدمه خورده در مدتی زاید بر بیست روز گردد مرتکب بششماه تا یکسال حبس تأدیبی محکوم خواهد شد. اگر صدمه وارده موجب مرض یا سلب قدرت کار کردن از کسیکه صدمه خورده است نباشد یا فقط در مدتی کمتر از بیست روز باشد مرتکب بیازده روز الی پنج ماه حبس تأدیبی محکوم خواهد شد».

بطوریکه مرتکب اصلی معلوم نباشد هر یک باید بار سه الی ده سال زندان با اعمال شاقه را بدوش هموار نماید.

در واقع عدالت با محکوم کردن /۱۰۰ نفر یا بیشتر، بعلت قتل در یک منازعه یا قتل با تصمیم قبلی، باعث ویرانی، بی خانمانی، در بدری و بزهکاری /۱۰۰ خانواده یا بیشتر میشود که شاید تعدادشان بیش از هزار نفر باشد.

فرق این مواد با انتقامی که انسانهای اولیه و بیابان نشین از یکدیگر می گرفتند چیست؟ واقعاً چه فرقی میان محکوم کردن /۱۰۰ نفر بعلت یک قتل و ویرانی صدها خانواده محکومان^(۱) باز دو خوردی که بین دو قبیله انجام میگرفت و صدها نفر از دو طرف نابود میشدند یافت میشود؟

ما امروز زدو خورد بین قبایل مختلف را که جنبه انتقام داشت و باعث میشد صدها نفر جان خود را از دست بدهند و هزاران خانواده از یکدیگر پاشیده شوند، عملی وحشیانه و دور از انسانیت میدانیم در حالیکه خود در لوای قانون و بنام عدالت دست بهمان عمل میزنیم و بزرگترین ستمگرها را مرتکب میشویم. حقیقتاً جای تأسف است که ما اعمال انتقام جویانه آنان را مذموم، زشت، نا انسانی قلمداد کنیم در حالیکه خود قدم قدم از آنچه که آنان انجام میداده اند بوجهی خشن تر و آزار دهنده تر تبعیت و تقلید نمائیم. واقعاً فرق میان آنان که در دوران بربریت میزیسته اند و معتقدیم که خشن، قسی، سفاک و وحشی بوده اند و ما که در اوج تمدن و فرهنگ بسر میبریم و مدعی هستیم متمدن، نیکخواه و بشر دوستیم چیست؟ اگر قتل انسانها، ویران کردن زندگی افراد، از هم پاشیدن کانون خانواده ها را عملی غیر انسانی میدانیم ما خود چرا مرتکب این بیداد گریها میشویم؟

نمونه مواد فوق که مجازات با جرم ارتكابی تناسبی ندارد در سراسر قانون مجازات عمومی بچشم میخورد. مثلاً ماده ۱۷۲ که بعلت شکستن یک دندان، محکومیتی بین ۲ تا ۱۰ سال زندان در انتظار مرتکب است یا ماده ۱۸۰ و ۱۸۳

که ایجاد سقط جنین، مجازاتی بین ۳ تا ۱۰ سال زندان با اعمال شاقه را بهمراه میآورد، یا ماده ۲۲۳ که اگر سرقت فقط مقرون بتهدید هم باشد مرتکب به ۳ تا ۱۵ زندان با اعمال شاقه محکوم میشود، ... از این زمره‌اند. ولی بهرحال کلیه مواد مربوط بسرقت (مواد ۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۳۰-۲۳۲) ، بقتل و ضرب و جرح (مواد ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۷) بسقط جنین (مواد ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳) و بالاخص مواد مربوط باعمال خلاف اخلاق عمومی (مواد ۲۰۷-۲۰۸-مکرر-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۱۱۳) از همه شدیدتر و اولیه‌ترند^(۱).

مجازات‌هایی مانند زندانهای ابد و طویل‌المده که گاه همراه با اعمال شاقه اندوزمانی سلولی میباشند و هیچکدام با جرم ارتكابی متناسب نیستند نه عادلانه‌اند و نه انسانی. ما که بندگی و بردگی را برخلاف شئون انسانی میدانیم و برای انسانها اعتبار و حیثیت فراوان و ارج و ارزش بسیار قائلیم چرا باید افراد را برده سلولها و بنده نرده‌های چهار دیواری منحوسی بنام زندان نمائیم؟ آیا بند بردگی برگردن بزهکار نهادن و او را ده یا پانزده سال مانند حیوانات درنده در سلولی محصور ساختن و یا روز و شب مانند چهار پایان از او کار کشیدن و اعمال سنگین را تحمیل نمودن، باعث منقلب شدن روح و روان او نمیگردد، قلبش را سخت‌تر نمیکند، احساسش را بنا بودی نمیکشاند، عاطفه‌اش را از بین نمیرد، به پرخاشگری و تندى و خشونت عادتش نمیدهد تا جری‌تر، سبزه جوتر، ناراحت‌تر و با کینه بیشتر عصیان کند و از بیعدالتی اعمال شده انتقام بگیرد و اعمال زشت خود را تکرار نماید؟

چنین شخصی اگر قبل از رفتن بزندان بفوریت از کردار غیر عادی خود احساس نداشت میگرد و از کرده خود متأثر میشد، بعد از طی دوره محکومیت و تحمل رنجهای فراوان که حالت مقاومت در برابر مناظرقت‌انگیز و مصائب و دشواریها در او ایجاد

میشود ، دیگر نه تنها از ارتکاب اعمال ضد اجتماعی واهمه‌ای ندارد ودر برابر آنچه که دیگران را بفوریت رنجور و غمزده میکند کمتر متأثر میشود یا اصلاً تحت تأثیر قرار نمیگیرد بلکه از رنج دادن دیگران هم احساس ناراحتی نمیکند ، یا در واقع میتوان گفت که قادر بدرك چنین احساسی نمیشد .

این چنین فردی از هرجهت یک بیمار روانی است که سلامت خود را در طول دوران مشقت و رنجی که در زندان متحمل شده از دست داده است .

آیا همین است آنچه که فرشته عدالت انتظار دارد؟

توماس مور که از جمله کسانی است که علیه مجازاتهای سنگین قیام کرده است میگوید اینگونه مجازاتها نه تنها باعث کاهش جنایات نیست بلکه بالعکس عامل افزایش دهنده است^(۱) .

گویو^(۲) که خود یکی از طرفداران اعمال مجازات است معذک از بیان این حقیقت نمیتواند خودداری نماید که هیچ دلیلی وجود ندارد که حتی یک بزهکار بزرگ بعلت جنایتی که مرتکب شده است بمجازات یک نیش سوزن محکوم شود . او معتقد است که اگر دلایلی را که بخاطر دفاع از اجتماع برای توجیه کردن مجازات مطرح میکنند بکنار نهمیم ، یک مجازات بهمان اندازه جنایت مقصر است^(۳) .

۳- زندگانی مجرم پس از تحمل مجازات :

زیانی که عدالت بمجرم وارد میآورد تنها بتحمیل شکنجه‌های گوناگون روحی و جسمانی در طول مدت توقیف و محصور کردن در یک چهار دیواری خلاصه نميگردد بلکه پس از خروج از زندان هم یک سلسله حملات جدید عقوبتهای روحی آغاز

۱- Imbert (J) ouv. cit. p 99.

۲- Guyau.

۳- Savey - Casard - ouv. cit. p 115.

میشود که پیاپی ضربان مهلک خود را برپیکر بزهکار بینوا فرود میآورد و او را بکلی از زندگی مأیوس میسازد.

اگر عقیده طرفداران مجازات را بپذیریم که مصرانه وجود آن را برای اصلاح و ارباب لازم میدانند باید از آنان سؤال شود چنانچه بزهکاری کیفر اعمال زشت خود را که عدالت بیرحمانه و با چشمانی بسته درباره او اعمال میکنند تحمل نمود و بلاخره بعد از سالها زندانی بودن و آزار دیدن باصلاحدید عدالت در مورد کافی بودن مجازات از زندان خارج شد چرا باید هنوز عقوبت بکشد و هر کجا پای میگذارد مورد نفرت و انزجار قرار گیرد و چرا باید همگان بعلت آنکه روزی دست بجرم زده و بالتتیجه در پنجه های قوی عدالت گرفتار شده و یکیفر رسیده است او را از خود طرد نمایند و از او دوری نمایند و از معاشرت و مصاحبت با او امتناع ورزند؟ چه کسی مسئول بوجود آوردن اینهمه بیزاری و دلزدگی است؟ جرمی که بزهکار مرتکب شده یا کیفری که باو تحمیل گردیده است؟

شاید در وهله اول کلیه نظرها معطوف بجرمی شود که بزهکار خود را بان آلوده نموده است و اعتقاد بر آن قرار گیرد که جرم ارتكابی دلیل انزجار عامه از مجرم و طرد اوست. ولی چنین اظهار نظری دور از حقیقت است زیرا اگر واقعیت را در نظر بگیریم بخوبی پی خواهیم برد که جرم ارتكابی نیست که بزهکار را مورد نفرت قرار میدهد و باعث میشود که مردم او را مانند ماری زهر دار بشمار آورند که کوفتن سر او یا لااقل فرار از او را بخاطر مصون ماندن از زهر جانگدازش ضروری بدانند. اگر بنا باشد که هر بزهکاری بعلت جرمی که مرتکب میشود مورد انزجار جامعه قرار گیرد و مردم از او گریزان شوند بخوبی میدانیم که مجرمین بسیاری هستند که علیرغم جرمهای مشهود نه تنها کسی از آنان دوری نمیکند بلکه کوچکترین خدشه ای هم با احترامشان وارد نمیگردد. همه جا مورد تکریم و تعظیمند و دلزدگی و کراهتی نسبت بانان احساس نمیشود. آزادانه میگردند و با همه مردم در تماس و معاشرتند در حالیکه شاید بتوان گفت که کلیه کسانی که با آنان در مراوده و سلوکنند بخوبی

بمجرمیت آنان وقوف دارند و میدانند که مرتکب جرائم گوناگون شده‌اند.

بدیهیست این مجرمین تنها طبقه مخصوصی که کمتر ممکنست در پیشگاه عدالت زانو بزند متعلق نیستند بلکه متعلق بهمه طبقات میباشند. بنابراین اگرچه تعلق داشتن طبقه اجتماعی خاص خود یکی از امتیازات قابل ملاحظه‌ایست که باعث میشود کمتر جرم آشکار و مجرم دستگیر گردد ولی در این بحث مقصود کلیه کسانی است که علیرغم دست زدن بجرائم مختلف، مورد نفرت عامه قرار نمیگیرند. درحالیکه هر یک از این افراد بمحض آنکه تحت پیگرد قرار گرفت، محاکمه و محکوم شد و توسط عدالت بزندان افتاد تا کیفر عمل خود را به بیند، نه تنها برای او آن احترام و تکریم دیگر وجود نخواهد داشت بلکه همانطور که ذکر شد پس از خروج از زندان هم همه‌جا احساس تنهائی و انزوا خواهد کرد زیرا کمتر کسی او را نزد خود خواهد پذیرفت و کمتر کسی حاضر بسلوک و سراوده با او خواهد شد.

بنابراین بخوبی مشاهده میشود که جرم ارتكابی نیست که مردم را از مجرم گریزان میکند بلکه کیفریست که عدالت برای تأدیب، اصلاح و ارباب باو تحمیل مینماید. بهمین جهت بهمان نسبتی که مجازات سنگین تر اعمال بشود مردم نسبت بمحکوم آزاد شده کراهت بیشتری احساس میکنند و او را با بدینی بیشتری مینگرند و بالاخره از او بیشتر دوری مینمایند.

اگر مجازات نبود واقعاً اینهمه نفرت و بیزاری و دوستگی در میان مردم وجود نداشت. اعمال مجازات بصورت کنونی بدون در نظر گرفتن عواطف، احساسات، شخصیت، شرایط خانوادگی و اجتماعی، عوامل تأثیر کننده، ... هراسان شرافتمند، معتبر و با شخصیتی را یک موجود بی‌شرافت، بی اعتبار و فاقد شخصیت معرفی مینماید. کافیتست که فقط یک فرد با آبرویی مرتکب خطائی که واقعاً از حوزه قدرتش هم خارج بوده بشود و بکیفر برسد تا برای همیشه در نظر عامه یک انسانی بی آبرو و بی حیثیت جلوه کند زیرا عدالت آنچنان بشرافت او صدمه میزند و

او رابی شخصیت میکنند که پس از آزادی چنانچه با تمام قوا در رفع لطمه‌ای که بشرفش وارد شده بکوشد بازهم قادر برترمیم نمیشود.

مجازات، اعتبار گذشته مجرم را نه تنها با و باز نمیگرداند بلکه آنرا برای همیشه نابود میکند. بالنتیجه اثرات نامطلوبش آنست که مجرم پس از رهایی از زندان بازهم آنقدر باید بار رنجهای تحمیلی عدالت را بدوش هموار نماید تا مرور زمان شاید بتواند زشتی عملی را که نسبت با و انجام گرفته است از اذهان عمومی محو کند و گرد فراموشی برویش بپاشد تا مجدداً قادر باشد اعتبار از دست رفته خود را بازیابد.

ممکنست بمطالب فوق خرده گیری شود که بدینی مردم و کراهتی که از معاشرت با مجرم آزاد شده دارند دلیل گناه و خطای عدالت نیست زیرا عدالت وظیفه خود را که بمجازات رساندن و اصلاح بدکار میباشد انجام میدهد. بهمین جهت پس از طی دوران محکومیت که در واقع طی دوران بیماری مجرم و آغاز سلامت اوست محکوم آزاد میشود تا چون سایرین بزندگی خود در اجتماع ادامه دهد.

ما اگر نظر خرده گیران را بپذیریم و قبول نمائیم که مجازات ضروری بوده و بالاخره مجرم میبایست بکیفر عمل زشتی که مرتکب شده است برسد و زیان وارده باوهم از هر جهت مناسب با بزه ارتکابیش بوده است این سؤال پیش میآید که آیا مجرمی که از شکنجه گاه خود بیرون میآید و برطبق دستور عدالت از رنج تحمیلی رهایی حاصل میکند از هر جهت پاک و اصلاح و از هر آلاشی مهندب شده است یا نه؟ اگر هنوز سازگاریش مورد تردید است پس کوتاهی متوجه مجریان امر سیباشد نه محکوم. زیرا وظائف خود را در طول مدتی که بزهکار را در اختیار داشته‌اند بصورت شایسته و بایسته‌ای انجام نداده‌اند. در ثانی زمانی که چنین تردیدی وجود دارد چرا مجرمی که روزها و شبهای بسیاری را در زندان بسر برده و هزاران ناراحتی را تحمل کرده است برای مدت دیگری نگهداری نمیشود تا کاملاً

حالت سازگاری را باز یابد و آنگاه بدون آنکه عدالت تشویش خاطری از انحراف مجدد او داشته باشد ورقه آزادیش را در کفش بگذارد؟

اما اگر اطمینان کامل حاصل است که مجرم موجودی سازگار و اجتماعی شده است و از هرگونه رذیله اخلاقی و گرایشهای ضد اجتماعی مبرا میباشد، چرا در موقع آزادی سند سلامت او را در دستش نمیگذارند تا بوسیله آن بهمگان بفهماند که چون در زندان بانسانی کاملاً اجتماعی مبدل شده به همین جهت اجازه خروج از آنرا بدست آورده است؟ مگر نه آنست که اگر کسی به یک بیماری واگیر دچار گردد تحت الحفظ به بیمارستان منتقل و بستری میگردد تا مورد معالجه قرار گیرد و سلامت خود را باز یابد و بعضی باز یافتن سلامت سند آن نیز در اختیارش گذاشته میشود تا بوسیله آن بدیگران تفهیم نماید که دوران بیماریش بسر آمده و سلامت کامل خود را باز یافته است؟

آیا اگر همین بیمار گذشته و سالم کنونی شغلی بدست آورد که رئیس مربوط از او گواهینامه صحتش را خواستار شود، مسئولان بیمارستان میتوانند باستناد بیماری گذشته او از دادن گواهینامه خودداری نمایند؟

محققاً جواب منفی است زیرا این فرد که روزگاری به بیماری واگیری مبتلا شده بود پس از مدتی بستری شدن و مورد معالجه قرار گرفتن، سلامت از دست رفته را مجدداً بدست آورده و کاملاً سالم با اجتماع بازگشته است. بنابراین باستناد آنکه روزی بیمار بوده است نمیتوان او را از مزایا و امتیازات اجتماعی که بدست میآورد محروم نمود.

متأسفانه این عمل در مورد مجرم نه تنها صورت نمیگیرد بلکه عدالت عملی میکند که بزهکار پس از آزادی باز هم از مجازاتهایش مصون نماند. بعبارت دیگر کیفر تحمیلی چون سایه همهجا تعقیبش مینماید و مانند سابق او را در زیر فشارهای وحشتناک خود خورد میکند.

مثلاً محکوم آزاد شده‌ای را در نظر بگیریم که در بدر در جستجوی کار دوندگی میکند تا بتواند حوائج و نیازهای خود و احیاناً خانواده‌اش را تأمین نماید. بدیهیست چون آبرویش در نزد دوست یا همسایه و آشنا و اهل محله از میان رفته‌است و مدرکی هم مبنی بر اعاده حیثیت در دست ندارد لذا ناگزیر از مراجعه باشخصی است که او را نمیشناسند و از سوابقش اطلاعی ندارند.

بالاخره پس از مدتها دوندگی و بیسامانی کشیدن که در تمام طول اینمدت کوچکترین کمکی از طرف همان عدالتی که او را بمجازات کشانده است صورت نمیگیرد کاری درسامانی بدست میآورد. اولین مدرکی را که از او خواستار میشوند عدم سوء پیشینه است لذا باید بداره انگشت نگاری مراجعه نماید تا چنین ورقهای را دریافت نماید.

آیا اگر چنین شخصی بداره انگشت نگاری مراجعه کرد سندی در اختیار او گذاشته خواهد شد تا بتواند بکار مورد نظر اشتغال ورزد و رضایت خاطر مسئولان امر را جلب نماید؟

بدون هیچگونه شکی جواب منفی است. زیرا هیچگاه عدالت مدرکی که دال بر عدم سوء پیشینه او باشد در اختیارش نخواهد گذاشت. پس بخوبی ملاحظه میشود که عدالت شکنجه‌های وحشتناک خود راحتی در زمان آزادی محکوم ادامه میدهد بدون آنکه بداند بالاخره از جان این موجود بدبخت چه میخواهد و هدف واقعیش از اینهمه آزار و عقوبت چیست و این نابسامانی و سرگردانی چرا باید همچنان ادامه یابد و چرا باید در صورت پیدا کردن شغلی شرافتمندانه مانع اشتغالش شود؟ آیا این عمل خود راندن افراد بسوی جرائم مختلف نیست؟ آیا کسیکه از زندان آزاد میشود ولی خود را بی آبرو و بی اعتبار می بیند و گذشته از آن تا مدتها پس از آزادی همه جا عدالت مانع او میگردد تا شغلی شرافتمندانه بدست بیاورد و

زندگی آبرومندانه‌ای را آغاز نماید اگر بازهم دست بجرم بزند یا انتقام این ندانم
کاری را از افراد و اجتماع بگیرد میتوان ادعا نمود که مقصر است؟
اینگونه عمل کردن نه تنها بزهکاری را از میان نمیرد بلکه خود پرورش
دهنده این آفت است ضمن آنکه هیچگاه زیانی را که عدالت بزهکار وارد می‌آورد
مناسب با جرم ارتكابی او نیست.

منابع و مأخذ

- 1 — Bouzat et Pinatel «Traité de droit pénal et de criminologie». Tome III - Paris - 1970 - Dalloz - Deuxième édition .
- 2 — Charles (R) «Histoire du droit pénal» Paris - 1969 . P.U.F.
- 3 — Durkheim (E) «De la division du travail social» Paris - 1960 . Alcan .
- 4 — Franck (AD) «Philosophie du droit pénal» Paris - 1880 - Deuxième édition. Librairie Germer Baillière et Cie .
- 5 — Garçon (E) «Le droit pénal» Paris - 1922 - Payot .
- 6 — Imbert (J) «La peine de mort» Paris - 1967 - Armand Colin .
- 7 — Laignel - Lavastin et Stanciu «Précis de criminologie» Paris - 1950 - Edi : Payot .
- 8 — Larguier (J) «Le droit pénal» Paris - 1969 - P.U.F .
- 9 — Maurice de Fleury «L' âme du criminel» Paris - 1913 - Félix Alcan.
- 10 — Maxwell (J) «Le concept social du crime et son évolution» Paris - 1914 - Félix Alcan .
- 11 — Meiczyslaw Szerer «la conception sociologique de la peine». Traduit du Polonais par Maurice Duval . Paris - 1914 - M . Girard et E. Brière.
- 12 — Picca (G) «Pour une politique du crime» . Paris - 1966 - Seuil .
- 13 — Richard (A) «Le crime». Paris 1961 . Flammarion.
- 14 — Saldana (Q) «La criminologie nouvelle». Paris . 1929 . P.U.F.

- 15—Savey - Casard (P) «La peine de mort». Genève. 1968 -
Librairie Droz .
- 16—Tarde (G) «La philosophie pénale» Paris - Lyon - 1890 - Storck
et Masson .
- 17—Vouin et Léauté «Droit pénal et criminologie» Paris - 1956 - P.U.F.